



کتابهای تک داستانی کودکان و نوجوانان

به دنبال این تحولات بود که برخی ناشران، تا سالها، از پذیرش هرگونه کتاب مصور رنگی برای کودکان و نوجوانان خودداری کردند (مگر در مواردی که مؤلف یا مترجم حاضر می‌شد امتیاز چاپ و نشر کتاب خود را در ازای دریافت مبلغی ناچیز، برای همیشه، به آن‌ها واگذار کند)؛ و برخی، داستانهای کم‌نوشته متعددی را که پیش‌تر، هر یک از آنها را به صورت یک کتاب مستقل به چاپ می‌رساندند، در کنار هم، به صورت یک مجموعه واحد منتشر کردند. (هر چند استثنائات، ناشران دولتی و شبه‌دولتی‌ای همچون کانون پرورش فکری و — در مراتبی بسیار پایین‌تر، از نظر تعداد — حوزه هنری، تغییر محسوسی در سیاستهای گذشته خود در این مورد، ندادند.)

اینک، با گذشت چندین سال از افزایش چشمگیر بهای کتاب، چنین به نظر می‌رسد که جامعه به تدریج در حال کنار آمدن با این موضوع و پذیرفتن این واقعیت در کنار واقعیت‌های مشابهی که پیش‌تر تن به قبول آنها داده بود، است. همراه با آن، برخی ناشران نیز که در ابتدا، در اثر رکورد ایجاد شده در بازار کتاب، دچار وحشتی سنگین شده بودند، اکنون، اندک اندک، حال طبیعی خود را باز می‌یابند، و می‌کوشند تا به تجدیدنظر در سیاستهای تقریپی خود در عرصه کتابهای مصور رنگی در چند سال اخیر، بپردازند. بنابراین، برای آنکه مجدداً و در یک دوره زمانی دیگر، نه آن افراطها و نه این تفریطها در این عرصه رخ نماید، بر اهالی فن و صاحبان نظران است که به تبیین هرچه روشن‌تر موضوع و تدوین معیارهایی اصولی و صحیح در این زمینه بپردازند.

بر همین اساس، فقیر نیز، که نخستین کس در پس از انقلاب بوده که به کزات و به تفصیل — هر چند شاید به طور پراکنده — به این مقوله پرداخته است، بر خود فرض دید که با مئون ساختن همان نظرهای نوشتاری و گفتاری خود، در قالب یک مقاله واحد، نقش موظف خود را در این زمینه، ایفا کند. باشد که این نوشتار بتواند یک راهنمای عملی ساده و گویا برای آن گروه از نویسندگان، تصویرگران، مترجمان و ناشرانی شود که حس نیت دارند، در پی کم یا گران‌فروشی به مشتریان خود نیستند، و به زبانهای دراز

نیز مخالف پیدا کرد. اما تنها هنگامی به اندازه کافی جدی گرفته شد، که در پی اجرای برنامه‌های گسترده توسعه اقتصادی دولت آقای هاشمی رفسنجانی و سیاست‌های برخی عوامل دولت ایشان — همچون شهردار مخلوع تهران — سطح هزینه‌های جاری زندگی مردم به سرعت بالا رفت، بی‌آنکه متناسب با آن، درآمدهای طبقات متوسط و زیر متوسط کشور — که اکثریت عظیم ملت را تشکیل می‌دهند — افزایش یابد. زیرا با وقوع این تحولات سریع اقتصادی، کتاب نیز به میزان قابل توجهی گران شد. در نتیجه، تیراژ و تعداد دفعات متوسط چاپ آن، به طرز محسوسی تنزل یافت. به طوری که به فاصله‌ای کوتاه، تعدادی از ناشران خرده‌پا و دارای انگیزه‌ها و ابتکارهای کمتر، یا به کلی دست از کار نشر کشیدند و تغییر شغل دادند، یا از تعداد عناوین جدید چاپی خود به میزان قابل ملاحظه‌ای کاستند، یا در اهداف و برنامه‌های نشر خود — متناسب با تقاضاهای جدید بازار و بازده اقتصادی کار — تغییرات جدی دادند، یا آنکه به جای نشر کتاب، به توزیع و فروش آن اکتفا کردند. همچنان که، بعضی از نویسندگان و مترجمان و تصویرگران کتاب نیز، مشابه چنین تغییراتی را — منتها متناسب با نوع حرفه‌شان — در کار خود، ایجاد کردند.

پیش‌درآمد

فقیر، طی نقد و بررسی‌های متعدد و گسترده‌ای که در سالیان پس از انقلاب، در مورد کتابهای کودکان و نوجوانان داشتیم، در مواردی نیز به مقوله کتابهای با نوشته‌های اندک و تصاویر و حواشی سفید بسیار پرداختیم، و بر برخی از آنها ایراداتی وارد کردم.

این ایرادها یک وجه فنی و یک وجه اجتماعی (در ارتباط با مخاطب) داشت. در وجه اخیر، لب کلام و عصاره ایراد من این بود که انتشار این قبیل آثار، نوعی کم یا گران‌فروشی ادبی است، و اگر کم یا گران‌فروشی در ارتباط با مایحتاج مردم کار ناشایست، مذموم و حتی قابل پی‌گیری قانونی است، در ارتباط با کودکان و نوجوانان، که از خود درآمدی ندارند و غالباً مجبورند با پول توجیبی اندک و محدودشان کتابهای مورد علاقه خود را خریداری کنند، بدتر و نابخشودنی‌تر است.

این میحث، که بعدها در خلال برخی از مصاحبه‌ها، تدریس‌ها یا سخنرانیهایم نیز تکرار شد، به تدریج جای خود را در میان جمعی قابل توجه از نویسندگان، منتقدان، ناشران، مربیان پرورشی، کتابداران، معلمان، مدرسان ادبیات کودکان و نوجوانان، و پدران و مادران اهل فضل باز کرد؛ و عده زیادی موافق، و انگشت‌شماری

مدت غش در معامله فرهنگی، واقفانند. زمینه اولیه پیدایش بحث

اصل موضوع برانگیخته شدن حساسیت نگارنده به این موضوع از آنجا آغاز شد که در بررسیهای سالیانه‌ای که همه ساله از کلیه کتابهای منتشر شده برای کودکان و نوجوانان در سال قبل تر داشتیم، با انبوهی از کتابهای دارای نوشته‌های بسیار اندک، تصاویر رنگی — اغلب چهار رنگ — متعدد، و حواشی و فضاهای سفید زیاد روبه‌رو می‌شدم.

بهای این قبیل کتابها — حتی در قبل از دوران گران شدن سریع کتاب در چند سال گذشته — به سبب رنگهای متعدد به کار گرفته شده در آنها و تعداد صفحات نسبتاً زیاد — با توجه به نوشته اندکشان — بالا بود. به گونه‌ای که کودک یا نوجوان مخاطب کتاب، در ازای تنها چند دقیقه (اغلب کمتر از ده دقیقه) مطالعه، مجبور بود مبلغی قابل توجه، بابت خرید کتاب مذکور، بپردازد.

از طرف دیگر، کودکان و نوجوانان مانوس با مطالعه، با این مقدار کم نوشته، قانع نمی‌شدند. در همین ارتباط، یکی از صاحب‌نظران غربی نوشته است: کودکان — بویژه از سوم دبستان به بالا — خواهان کتابهای پر نوشته و پر مطلب هستند. من خود یک بار، در یک کتاب فروشی شاهد مادر و پسر بودم که از فروشنده، خواهان کتاب پر نوشته بودند. ضمن آنکه کودک کلاس چهارمی من، هر بار که از من کتاب برای مطالعه می‌خواهد، اغلب تأکید دارد، که پر نوشته باشد. حال آنکه با کتابهای کم نوشته موجود، اگر بنا باشد که چنین بچه‌هایی، به یک ارضای طبیعی در این زمینه دست یابند، لازم می‌شود که برای مطالعه هر روز آنان، چندین جلد از این کتابها در اختیارشان قرار داده شود. که انجام این کار، از نظر مادی، برای اغلب خانواده‌ها، مقدور نیست.

جنبه دیگر قضیه، نوعی سوء استفاده پنهان مادی برخی از ناشران، نویسندگان، تصویرگران و مترجمان، از خریداران، از طریق اشاعه این قبیل کتابها بود. ضمن آنکه رواج یافتن این گونه کتابها، باعث برخی سوءاستفاده‌های معنوی نیز، از سوی این عده می‌شد.

مجموعه این عوامل، به اضافه برخی عامل‌های جزئی‌تر، سبب ایجاد نوعی آشفتنگی در بازار کتابهای کودک و نوجوان می‌شد؛ که زینهای

درازمدت آن، همه دست‌اندرکاران این رشته را — اعم از تولیدکننده و خریدار — دربرمی‌گرفت.

به همین سبب بود که نگارنده بر خود فرض دید که — در حد توانایی و فرصت و بُرد سخن خود — با این پدیده زینبار مقابله کند، و خطرات آن را به جامعه مولد و خواننده کتاب، گوشزد کند.

دلایل مدعا

می‌توان گفت، یکی از اولین ناشرانی که به طور جدی، هنری و پیگیر به تولید (نه ترجمه) و نشر کتابهای مصور تک داستانی در کشور اقدام کرد، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود.

همزمان با کانون، یا اندکی پس از آن، برخی ناشران دیگر نیز، با الهام‌گیری از این ناشر، اقدام به چاپ و نشر کتابهایی با همان سبک و سیاق کتابهای کانون در این زمینه کردند. به گونه‌ای که تا سالها پس از آغاز این جریان، نمونه و الگوی اغلب آنها در این مورد، همان قطع خشتی بزرگ کتابهای کانونی با تصاویر متعدد رنگی بود؛ و نام متداول این قطع نیز، قطع کانونی شده بود.

متن کتابهای خشتی مصور رنگی کانونی در آن زمان، غالباً — به چند دلیل — در حدی بود که بتواند تبدیل به یک کتاب مستقل شود. یعنی اگر هم معیارهای تعریف شده و انتشار یافته‌ای برای انتخاب این متون وجود نداشت، اما در هر حال، به نظر می‌رسد که برای شورای تصویب‌کننده آنها، یک سلسله معیارهای درونی و ذهنی وجود داشته، که چندان هم دور از واقعیت‌های امر نبوده است. اما ناشرانی که به تقلید صوری از این کتابها پرداخته بودند، ظاهراً بعضاً، فاقد آن ذهنیت فنی راجع به موضوع بودند. بنابراین، در میان آثار این گونه‌ای انتشار یافته توسط آنان، گاه شاهد مواردی هستیم که متنشان فاقد ارزش لازم برای تبدیل شدن به یک کتاب مستقل است. (البته در میان آثار انتشار یافته توسط کانون، در آن زمان، نیز گاه، از این قبیل کتابها به چشم می‌خورد.)

به همین ترتیب و با توجه صرف به

ظاهر کتابهای خشتی مصور رنگی انتشار یافته توسط کانون، این تصور عوامانه در عده‌ای قابل توجه از نویسندگان و ناشران پدید آمد، که اولاً، هر داستان کوتاه کودکان یا نوجوانانه‌ای می‌تواند تبدیل به یک کتاب مستقل برای این گروه‌های سنی شود. در ثانی، هر کتاب کودکانه یا نوجوانانه‌ای، حتماً نیاز به تصاویر متعدد، و آن هم اغلب از نوع چهار رنگ، دارد. حال آنکه صورت علمی و صحیح قضیه، تفاوت‌هایی قابل توجه با این معیارهای سطحی و کلی‌بینانه داشت.

آنچه پس از اعتراض به چاپ و نشر گسترده این قبیل کتابها — در پس از انقلاب — توسط نگارنده پیگیری شد، روشن ساختن صورت درست این قضایا و تبیین منطقی آنها، بر اساس نظریات اهالی فن خارجی و داخلی، و تجارب و برداشتهای شخصی خود بود. که از این پس، به آنها اشاره خواهد شد:

الف: تصویر و رنگ

مواقفان اشاعه این قبیل کتابها، به عنوان اولین ادله خود، به شکلی کلی‌گویانه، بر نقش و اهمیت تصویر در کتابهای کودکان و نوجوانان تأکید می‌ورزند؛ و اینکه بچه‌ها، اغلب، در مرحله اول، جذب تصاویر روی جلد و داخل یک کتاب می‌شوند، و تنها بعد از آن است که تصمیم به مطالعه یا نخواندن آن می‌گیرند.

در اینکه رنگ و تصویر — البته فقط به شرط آنکه هنرمندانه به کار گرفته و تهیه شده باشد — مورد توجه بچه‌هاست، هیچ کس تردید ندارد. من حتی می‌خواهم پا را از آن فراتر بگذارم و بگویم: نه تنها بچه‌ها، بلکه بزرگسالان نیز — حتی تا سنین پیری کامل — از مشاهده تصاویر زیبای هنرمندانه و ترکیب متناسب رنگها، لذت می‌برند. به گونه‌ای که، هر چند بزرگسالان برای مطالعه کتابهای خاص خود، اغلب نیاز به انگیزنده‌های تشویقی‌ای همچون

تصویر و رنگ ندارند، اما چنانچه در کتابی، این عوامل مورد استفاده قرار گرفته باشد، از آن حظی وافر می‌برند، و چه بسا با اشتیاقی بیشتر، به مطالعه آن بپردازند. اما نباید از نظر دور داشت که فرق است بین آنچه که واجب و ضروری قلمداد می‌شود، و چیزی که بودنش — آن هم تحت شرایطی — می‌تواند بهتر از نبودنش باشد.

به عبارت دیگر، هر چند وجود تصاویر رنگی زیبا، در بسیاری از کتابها، می‌تواند بر جذابیت آن کتابها بیفزاید. اما این، به آن معنی نیست که هر کتابی، لزوماً نیازمند تصاویر رنگی است؛ به طوری که بدون این تصاویر، آن کتابها، دارای کمبود جدی هستند.

یکی از دلایلی که باعث می‌شود با علم به این موضوع، تقریباً همه ناشران — جز در موارد کاملاً نادر — از تزئین کتابهای ویژه بزرگسالان با تصاویر رنگی خودداری می‌کنند، افزایش بهای قابل توجهی است که بابت این حظ بصری بر مخاطب تحمیل می‌شود؛ و او، با وجود داشتن ذوق زیبایی دوستی، حاضر یا قادر — یا هم حاضر و هم قادر — به پرداخت این بها نیست.

به بیان دیگر، انسانها ممکن است در طول زندگی خود، به لوازم و اشیای بسیاری دل ببندند و قلیا خواستار آنها باشند. اما این، به آن معنی نیست که برای دستیابی به آنها، حاضر به پرداخت هر قیمتی باشند. بلکه میزان درآمد و اولویت‌بندی نیازها بر این اساس، و گرفتاری در واقعیات زندگی، سبب می‌شود که از بسیاری از این قبیل خواسته‌های دل خود بگذرند، و در اغلب موارد، به حداقلی که نیازهای اساسی و اولیه آنان را برآورده سازد، اکتفا کنند.

برای مثال، ممکن است دیوان گرانسنگ حافظ، با کاغذ گلاسه و مینیاتورهایی زیبای رنگین فلان استاد نگارگری، فوق‌العاده دلنوازتر و جذاب‌تر باشد.

اما هنگامی که بنا باشد خریداران عادی بابت خرید چنین دیوان نفیسی، مثلاً پنج برابر بهای یک دیوان عادی حافظ بپردازند، ترجیح می‌دهند از خیر آن بگذرند، و به چاپ معمولی آن اکتفا کنند.

این وضعیت — منتها با تفاوتیایی — می‌تواند در مورد برخی از کتابهای کودکان و نوجوانان هم صادق باشد. زیرا

هر چند وجود تصاویر رنگی زیبا، در بسیاری از کتابها، می‌تواند بر جذابیت آن کتابها بیفزاید.

اما این، به آن معنی نیست که هر کتابی، لزوماً نیازمند تصاویر رنگی است؛ به طوری که بدون این تصاویر، آن کتابها، دارای کمبود جدی هستند.

در مورد این کتابها نیز، در حال حاضر، هر صفحه یک کتاب مصور رنگی، حدوداً چهار تا پنج برابر یک کتاب سیاه و سفید قیمت می‌خورد. بنابراین، اگر بنا باشد داستانی با تصاویر و متن یک رنگ، مثلاً ۱۴ تا ۱۵ همان داستان در چاپ مصور رنگی قیمت بخورد، چه بسا کودک یا نوجوانی که خود داستان برایش مهم‌تر است، به اجبار — جبر اقتصادی — یا حتی به اختیار، کتاب نوع ساده آن را برگزیند.

اما این، تمام دلایل نگارنده برای اثبات نظر خود در این زمینه نیست. بلکه قضیه، ابعادی به مراتب گسترده‌تر دارد. واقعیت این است که به نظر می‌رسد در اهمیت نقش تصویر در کتابهای کودکان و نوجوانان، قدری مبالغه شده است.

برای مثال، طبق آنچه که گفته و پذیرفته شده است که هر چه سن کودک پایین‌تر باشد نیاز به تصویر در کتابهای خاص او بیشتر می‌شود، قاعدتاً داستانهای خردسالان، بیش از همه گروه‌های سنی نیاز به تصویر دارند. حال آنکه در ارتباط با همین سنین، ما شاهد علاقه وافر آنان به شنیدن داستان از زبان بزرگترها یا رادیو یا نوارهای صوتی هستیم. این در حالی است که همراه با این داستانها، هیچ تصویری وجود ندارد. همین تجربه عام، به سادگی نشان می‌دهد که همیشه و در همه حال، تصویر، جز لاینفک داستانهای خاص بچه‌ها نیست. بویژه آنکه توجه کنیم

که عمده داستانهای دارای متن ویژه خردسالان و حتی بچه‌های کلاس اول دبستان، برای آنان خوانده می‌شود. و خواندن، از این نظر، تفاوت چندانی با گفتن ندارد. هر چند — یا همه این اوصاف — این، به معنی نفی فایده تصویر برای داستانهای آنان نیست. با این همه، باز باید تأکید کنیم که بین وجوب و استحباب، فرق است.

نکته بسیار مغفول دیگر در مورد تصاویر کتابهای بچه‌ها، کیفیت آنهاست. آیا واقعاً، آن کسانی که درباره لزوم تصویر برای کتابهای بچه‌ها داد سخن داده‌اند، مطلق تصویر — صرف‌نظر از کیفیت آن — را برای این کتابها توصیه کرده‌اند، یا برای آن، معیارهایی نیز تعیین کرده یا لااقل در نظر داشته‌اند؟

هر چند نگارنده، تاکنون به چنین معیارهایی از سوی این افراد — اعم از خارجی و داخلی آنان — به شکل مدون و علمی و جامع و ریز و دقیق، برخورد کرده است، اما از فحوای کلام و همان معدود خصایصی که به طور پراکنده برای این تصاویر ذکر شده است، چنین برمی‌آید که این تصویرها، در عین کودکانه‌پسند بودن، باید از یک منظر عمومی هنری، در بالاترین سطح ممکن باشند (لااقل از یک سطح قابل قبول، پایین‌تر نباشند). وگرنه، چه بسا باعث وارد آمدن لطمه، هم به متن اثر و هم به ذوق هنری مخاطب شوند.

نگارنده به عنوان کسی که بیست و چند سال است که با کتاب کودک و نوجوان، از نزدیک سر و کار دارد، در عین اعتقاد به وجود استعدادها بسیار خوب در میان تصویرگران وطنی، معتقد است که — به هر دلیل — سطح تصاویر کتابهای خاص کودک و نوجوان ما، اغلب، نازل است. این تصاویر در مورد متون ارزشمند، به ندرت توانایی ادای حق مطلب را دارند. در مورد سایر متنها نیز، بعضاً، اگر از ارزشهای آنها نگاهند، چیزی هم بر آنها نمی‌افزایند. (هر چند در این میان، استثناهایی نیز وجود دارد. به این معنی که، متنها بسیار ضعیف و ابتدایی، با مدد تصاویر قوی‌تر از خود، مخاطبان را فریب می‌دهند. که این نیز، بیس از آنکه خدمتی به مخاطب باشد، خیانت به اوست.) به همین سبب است که باید گفت: هر گونه اصرار بر لزوم تصویر برای کتابهای کودکان و نوجوانان، بدون تأکید لازم بر کیفیتهای

هنری و روانشناختی آن، نوعی بیان ناقص مطلب است؛ که ممکن است در مواردی، به عکس نتیجه مورد نظر مدعی آن، منجر شود.

اما از این که بگذریم، تصویر، حتی در هنری ترین شکل خود نیز، همیشه، نمی تواند بر ارزشهای موجود در متن بیفزاید.

در این زمینه، پروفیسور برونو بتلهایم، روانکاو آلمانی الاصل مقیم آمریکا، در یکی از کتابهای خود به نام کاربردهای افسون^۲، نظر قابل تأملی ارائه داده است. او نوشته است:

«همچون بیماران روانی در طب قدیم هندو، که از آنان خواسته می شد به خاطر دستیابی به راهی برای خروج از تاریکی درون که ذهنشان را به تیرگی کشانده بود، به تعمق در افسانه های جن و پری بپردازند، به کودک هم باید این فرصت داده شود تا با دخالت دادن تداعیهای خاص خودش در افسانه جن و پری، آرام آرام، آن را به افسانه ویژه خویش بدل سازد.»^۳

«کتب مصور قصه، که این همه مورد علاقه بزرگسالان امروزی و کودکان می باشند، چندان خدمتی به نیازهای کودک نمی کنند. تصاویر این کتابها، به جای آنکه به کودک کمک کنند، او را منحرف می سازند. بررسیهای کتب مدارس ابتدایی نشان می دهد که تصاویر، به جای ترغیب فراگردهای یادگیری در کودک، او را از این راه دور می سازند. چرا که تصویرها، تخیل کودک را از اینکه خودش به تنهایی قصه را تجربه کند، منصرف می نمایند. در قصه مصور، قسمت عمده مفهوم شخصی که قصه می تواند داشته باشد، از میان می رود. در حالی که اگر کودک، به جای تداعیهای کسی که قصه را تصویر کرده است تداعیهای بصری ویژه خود را یا قصه منطبق می ساخت، چنین نبود.»^۴

همو، از قول نویسنده و صاحب نظری دیگر به نام تولکین^۵، آورده است: «گرچه تصاویر قصه های جن و پری ممکن است به خودی خود با ارزش باشند، اما چیز چندان بی قصه ها نمی افزایند... وقتی قصه ای می گوید: «از تپه بالا رفت و در دره زیر پا، رودی جاری دید»، تصویرگر ممکن است از این صحنه، با دقت کم و بیش، تصور خود را روی کاغذ بیاورد. در حالی که هر شنونده، از این کلمات، تصویر خاص خود را درک خواهد

کرد؛ و این تصویر، از میان همه تپه ها و رودها و دره های ساخته خواهد شد که او تاکنون دیده است، و بویژه آن «تپه» و «رود» و «دره» ای که نخستین بار، تجسم خارجی این کلمات بوده است.

«بدین جهت است که وقتی چهره ها و رویدادهای افسانه های جن و پری، به جای آنکه به وسیله تخیل کودک موجودیت یابند، به وسیله تصور تصویرگر مجسم می شوند، افسانه، قسمت عمده مفهوم شخصی خود را از دست می دهد.

«جزئیات ویژه ای که از زندگی خاص هر شنونده ای ناشی می شود و ذهن او به کمک آنها، قصه ای را که شنیده یا خوانده است ترسیم می کند، به قصه، جنبه تجربه شخصی بیشتری می دهد. بزرگسالان نیز مثل کودکان، اغلب، این راه آسان تر را ترجیح می دهند که شخص دیگری وظیفه دشوار تصویر صحنه های قصه را انجام دهد. اما اگر اجازه دهیم تصویرگر تخیل ما را شکل دهد، این تخیل، دیگر از آن خود ما نخواهد بود؛ و قصه، قسمت عمده مفهوم شخصی خود را از کف می دهد.

«به طور مثال، وقتی از کودکان درباره چگونگی هیولایی می پرسیم که در قصه از آن سخن رفته است،



با گسترده ترین تجسمهای گوناگون مواجه می شویم؛ که چهره های آدمی مانند غول آسا و چهره های حیوان مانند و چهره های دیگری را که ترکیب برخی ویژگیهای انسانی با برخی ویژگیهای حیوانی مانند می باشد، در برمی گیرد. به طوری که هر کدام از این جزئیات، برای کودکی که منظره سازی مخصوص خود را در ذهن خویش انجام داده است، دارای مفهوم عمده ای می باشد. از سوی دیگر، هیولا، آن طور که به دست هنرمند، به شیوه خاص او و بر اساس تصور شخصی خودش نقاشی شده و در مقام مقایسه با تصویر مبهم و متغیر ما بسیار کامل تر است، مفهوم شخصی ما را از ما سلب می کند. آن وقت ممکن است که این تصویر پیش ساخته هیولا، که چیز مهمی برای گفتن به ما در بر ندارد، با بی تفاوتی کامل ما مواجه شود، یا اینکه باعث هراس ما شود، و به جز دل نگرانی، هیچ مفهوم عمیقی را در ما بیدار نسازد.»^۶

اما حتی با نادیده گرفتن این نظریه، و گذاشتن پایه بحث بر اینکه تصویر برای کتابهای کودکان لازم و مفید است، باز می توان بر بسیاری از کتابهای مصور موجود، خرده گرفت.

برای مثال، می توان از طرفداران کلی گوی لزوم مؤکد تصویر برای کتابهای کودکان و نوجوانان پرسید که آیا همه کتابهای همه مقاطع سنی الف، ب، ج، د و ه، نیاز به تصویر دارند، اگر بله، آیا درصد این تصاویر نسبت به متن، برای همه این گروههای سنی، باید یکسان باشد؟ کیفیت این تصاویر چگونه؟ مثلاً آیا تصاویر کتابهای همه این مقاطع سنی، باید رنگی باشند؟ چند رنگ؟

خواهید دید که پاسخ دقیق و سنجیده و تجربه شده ای برای این پرسشها ندارند. بلکه در نهایت، جوابهایی کلی همچون بله، نه، کمتر، بیشتر، و مانند اینها، خواهند داد.

واقعبیت این است که این موضوع پذیرفتنی است که در حالت کلی، هر چه سن پایین تر است، انسان بصری تر است. یعنی تصویرهای عینی و ملموس، نقش بیشتری در آموزش، یا بر عواطف و احساسات او دارند. به تدریج که ذهن و بقای آن رشد بیشتری می یابد و قدرت انتزاع و تفکر در انسان پرورده تر می شود و — همزمان — تجارب او از زندگی نیز افزایش می یابد، نیازش به تصویر

و عینیات کمتر می‌شود. زیرا او اینک با ارزش مفاهیم نیز آشنا شده است، و گاه کلمات صرف نیز می‌توانند برای او چنان تصاویر ذهنی زیبا و تداعیهای عمیقی ایجاد کنند، که احساس نیاز خاصی به تصاویر بیرونی برای ادراک یا تفهیم بهتر متونی که می‌خواند، نکند. به بیانی کاربردی‌تر، مثلاً اگر برای یک خردسال سه ساله، در هر صفحه کتاب، حتماً نیاز به یک تصویر باشد، برای سالیهای آخر خردسالی، می‌توان در هر دو صفحه، به یک تصویر اکتفا کرد؛ و این نیاز، برای سالیهای اولیه دبستان، می‌تواند به، در هر چهار صفحه یک تصویر، تقلیل یابد؛ و در مورد سالیهای آخر دبستان، این نسبت، باز هم به سود متن، تغییر می‌کند. یا، اگر در دوران خردسالی، نیاز به استفاده از چهار رنگ یا بیشتر در تصاویر کتاب باشد، برای سالیهای اولیه دبستان، تصاویر برخی کتابها را می‌توان با تعداد رنگهای کمتر (مثلاً دو رنگ) نیز طراحی کرد، و از این بابت، نگرانی ویژه‌ای نداشت. یا، در سالیهای آخر دبستان، می‌توان برخی از کتابها را تنها با تصاویر سیاه و سفید ارائه کرد، یا در صورت اقتضا، با ترکیبی از تصاویر سیاه و سفید و رنگی (تعدادی از تصاویر کاملاً سیاه و سفید و تعدادی رنگی) به چاپ رساند. همچنان که، در مورد گروه سنی د، جز در موارد کاملاً ویژه، اصلاً نیاز به تصاویر رنگی نیست. در عین حال که، بسیاری از کتابهای این سنین نیز، بدون وجود — هیچ تصویری در آنها، به اندازه کافی، برای مخاطبان خود، جاذبه خواهند داشت. یا، در دوره دبستان، به طور کلی — جز در موردهای کاملاً خاص — نیاز به وجود تصویر — حتی سیاه و سفید — در کتابها نیست. در واقع، در این قبیل موارد، نه تنها نیاز به تصویر نیست، بلکه به عکس، استفاده از تصویر یا قطعه‌هایی همچون خشتی — که خاص کتابهای مصور رنگی شناخته شده است — می‌تواند باعث کودکانه جلوه کردن کتابهای این سنین، و در نتیجه،

ایجاد دافعه در نوجوانان گروههای سنی دو، شود. برخی از مدافعان بی‌قید و شرط کتابهای مصور رنگی برای بچه‌ها، به جای تن دادن به هر گونه بحث علمی یا عقلانی در این زمینه، به نمونه‌های وارداتی از غرب استناد می‌کنند و آنها را حجت قرار می‌دهند. در پاسخ اینان باید گفت: اولاً جامعه غرب، یک جامعه سرمایه‌داری است. اساس تفکر چنین جامعه‌ای نیز (در همه زمینه‌ها، از جمله، فرهنگ و هنر) دامن زدن به مصرف هر چه بیشتر در میان مردم، برای کسب سود هر چه افزون‌تر است. بسیاری از ناشران موجود در این کشورها، به تنها چیزی که اصلاً فکر نمی‌کنند، رواج فرهنگ صحیح و برآوردن نیازهای واقعی فرهنگی و هنری مردمشان است. به همین سبب نیز، کاملاً طبیعی خواهد بود که از هر عاملی که باعث افزایش هر چه بیشتر عناوین و تولید سود بیشتر برای آنان شود، استقبال کنند. کتاب مصور رنگی نیز، نسبت به کتاب ساده سیاه و سفید، سود به مراتب بیشتری به جیب آنان سرازیر می‌کند. ضمن آنکه ذائقه مخاطبان آنان هم، به این قبیل غذاهای فرهنگی، عادت داده شده است.

در همان غرب اما، در دورانی طولانی (نزدیک به هفتاد سال) کشورهای متعددی وجود داشتند، که بر اساس فلسفه اجتماعی — تربیتی — اقتصادی متفاوتی که به آن پایبند بودند، در این مورد، به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کردند.

مجموعه این کشورها، که اصطلاحاً بلوک شرق نامیده می‌شدند، در ادبیات کودکان و نوجوانان، اساساً را بر تولید کتابهای پرنویسته، با حداقل تصویر ممکن نهاده بودند. علاوه بر اینها، در همان کشورهای غربی وابسته به دنیای سرمایه‌داری نیز، این گونه نبود که از همان ابتدا، اساس کار، بر تولید کتابهای کم‌نویسته بر تصاویر رنگی لوکس بوده باشند. آثار ترجمه‌ای دهه‌های سی و چهل و حتی پنجاه شمسی از این کشورها، به روشنی نشان می‌دهد که آنان نیز با کتابهای پرنویسته دارای تصاویر اندک سیاه و سفید آغاز کردند (لااقل در آن دورانها، تعدادی قابل توجه از آثار آنان را، این گونه کتابها تشکیل می‌داد)؛ و به تدریج، اقتصاد و کسب سود

هر چه بیشتر، قلمرو حاکمیت خود را بر این عرصه هم گسترش داد. تا آنکه کار به اینجا رسید که شاهد آنیم.

پانوشته‌ها:

۱. لازم به اشاره است که با همه این اوصاف، هنوز قیمت کتاب در ایران نه تنها از هیچیک از کشورهای جهان گرانتر نیست، بلکه از بسیاری از آنها ارزان‌تر است. به طوری که این بهاء، نسبت به کشورهای غربی همچون آمریکا، حدوداً ۱۱۰٪ و نسبت به کشورهای مجاور مانند سوریه، بین ۱۳ تا ۱۲/۵٪ است.

از آن گذشته، در مقایسه با افزایش بهای سایر محصولات در سالیهای اخیر در کشور، کتاب، نه تنها از هیچ جنس آزاد دیگری گران‌تر نشده، بلکه از بسیاری از آنها، کمتر افزایش قیمت یافته است.

در این میان، مشکلات عمده‌ای که باعث رکود بازار کتاب شده‌اند، نخست به همان عدم افزایش متناسب درآمد. افسار متوسط و ضعیف در مقایسه با افزایش هزینه‌های جاری زندگی باز می‌گردد. دوم اینکه، به هر حال، کتاب، همچون نان و آب و خوراک و پوشاک و مسکن و دارو و درمان، جز نیازهای اولیه زندگی تلقی نمی‌شود. به همین سبب نیز، به محض بروز کمترین اختلالی در وضعیت معیشتی، از فهرست هزینه‌های ضروری خانواده، حذف می‌شود. سوم، به معضل بزرگ و ریشه‌دار نهادینه نشدن نیاز به کتاب و مطالعه در زندگی اکثریت مردم ارتباط می‌یابد. (آمارهایی که از میزان مطالعه هر ایرانی در سال ارائه شده و نیز مقایسه تعداد عناوین سالانه و تیراژ هر کتاب، به روشنی مؤید این موضوع است.) به گونه‌ای که می‌توان گفت که در زندگی گروههای زیادی از مردم ما، مطالعه آزاد، اصلاً جایی ندارد. قشرهای اندکی نیز که با کتاب بیگانه نیستند، اغلب، این محصول فرهنگی را در رده‌های آخر نیازهای خود و افراد خانواده‌شان — حتی بعد از آدامس و شکلات و دیگر تنقلات روزمره کاملاً غیر ضرور بچه‌ها — قرار داده‌اند. به عبارت دیگر، بیشتر این افراد، سهمی مشخص از درآمد ماهانه خود را برای خرید کتاب کنار نمی‌گذارند؛ بلکه پس از رفع کلیه نیازهای واجب و مستحب و مباح و تفریحی خود، و تنها در صورتی که پس از انجام این مراحل، چیزی زصاد بیاورند (سازاد مخارج ماهانه)، به خرید کتاب می‌پردازند. (اینکه تازه پس از طی همه این مراحل، چند درصد از این افراد، چه درصدی از کتابهای خریداری شده خود را می‌خوانند، بحثی دیگر است؛ که جای پرداختن به آنها، این نوشتار نیست.)

۲. ترجمه دکتر کاظم شیوا رضوی

۳. ص ۹۵ — ۹۶.

۴. همان؛ ص ۹۵.

۵. نویسنده انگلیسی (۱۸۹۲ — ۱۹۷۳).

۶. ماخذ پیشین؛ ص ۹۶ — ۹۷.

